

## بحثی دربارهٔ اتباع

- ۴ -

**دق و لوق** ، بفتح دال ولام بمعنی دك و لك یعنی خشك و خالی و صحرای بی‌علف ، و سر بيموی را نیز گویند . معرب ودك و لك است (برهان قاطع و حاشیه آن مصحح دكرمین) . جزء دوم در عربی لوق بفتح لام و تشدید قاف بمعنی شكاف زمین و هر زمین تنگ مستطیلی و زمین بلند آمده است ، و اتباع بودن این ترکیب محل تأمل است . **دك** و **دیم** ، بمعنی سر و صورت و سر و رو ، چه دك بمعنی سر ، و دیم بمعنی صورت و رو است . در اراك بهمین معنی مصطلح است (برهان قاطع و حاشیه آن) این ترکیب با آنکه در فرهنگها اتباع بشمار آمده ، لیکن ترکیب عطفی است و جزء دوم در اشعار فرخی و سنائی غزنوی و خاقانی و دیگران آمده است رجوع شود به آندراج ذیل دیم .

**دك و لك** ، بفتح دال و لام و بتشدید ، كاف بر وزن و معنی دق و لوق است که خشك و خالی و صحرای بی‌علف و سر بيموی باشد ، از اتباع است و دق و لوق معرب آنست (برهان قاطع) این ترکیب نیز ظاهراً ترکیب عطفی است زیرا جزء دوم آن بتصریح فرهنگها معنی دارد مگر اینکه نوشتن معنی را برای آنها ، از تصرفات فرهنگ نویسان بدانیم و دراصل بيمعنی بوده باشند (چنانکه در مورد بعضی ترکیبات این کار را کرده اند) و بنابراین اتباع باشد .

**رخت و پخت** ، رخت بمعنی اسباب و کالا و متاع خانه و لباس ، و «پخت» تابع مهمل است و چنانکه پیش از این اشاره شد قول فرهنگ نظام که میگوید: «هر کلمه بی که در اولش میم نیست مهملش با میم میآید و اگر در اول کلمه میم است بجای حرف اول پ میگذارد» در مورد رخت پخت صدق نمیکند و کلیت ندارد ، حافظ گوید :

گر موج خیز حادثه سر بر فلک زند  
عارف آب تر نکند رخت و پخت خویش<sup>۱</sup>

و نیز گوید :

وقت است کز فراق تو و سوز اندرون  
آتش در افکنم بهمه رخت و پخت خویش

در دیوان حافظ قزوینی شعر اخیر بجای شعر قبلی آمده و همچنین شرحی در حاشیه صفحه ۱۹۷ راجع به رخت و پخت نوشته شده است که خلاصهٔ آن اینست :

رخت و پخت در نسخه‌های قدیمی حافظ با باء فارسی و واو عاطفه ضبط شده و پخت از اتباع و مزاجهٔ رخت است از قبیل کار و بار ، خان و مان<sup>۲</sup> ، فلان و بهمان ، تار و مار ، توت و مورت و غیره ، و هم‌اکنون نیز در محاوره عین این تعبیر مستعمل است مثلاً گویند : همهٔ رخت و پختش را دزد برد ، و از غالب فرهنگها این معنی برای «پخت» فوت شده است<sup>۳</sup> ولی در شمس اللغات صریحاً

۱ - لغت نامهٔ دهخدا ذیل «اتباع» ۲ - رجوع شود به خان و مان در مطالب قبلی .

۳ - پخت اصولاً تابع مهمل و بی‌معنی است و از اینروست که در فرهنگها نیامده و شمس اللغات نیز بمناسبت اتباع آنرا مترادف رخت دانسته و بدان معنی قائل شده است .

متمرض شده که «بخت بافتح یا باء فارسی ... مترادف رخت است» در غالب نسخ چایی، «رخت بخت خویش» با باء موحده و بدون واو عاطفه آمده و آن تحریف است. انتهی

**زاق و زریق**، بمعنی طفلان کوچک از دختر و پسر و کنیز و غلام، و بمعنی شور و غوغا و آشوب. بمعنی اخیر اسم صوت است (برهان قاطع و حاشیه آن) در آنندراج بنقل از بهار عجم، زیف و زریق نیز بهمین معنی آمده و در فرهنگها زریق بثنهائی نقل نشده و معنی ندارد اما زاق بمعنی بیجه کوچک بطور مطلق ضبط گردیده است از اینرو معلوم میشود که زریق تابع است و ترکیب عطفی بودن آنها بنظر میرسد.

**زوه و زواد**، بمعنی زن و فرزند و اهل و عیال و نسل. (برهان قاطع) هر یک از دو جزء این ترکیب جداگانه معنی دارند و از زهیدن یا زاییدن اشتقاق یافته‌اند از اینرو برخلاف قول برهان قانع ترکیب عطفی است نه اتباع.

**زیردزار**، کنایه از آواز حزین و آهسته است. (برهان قاطع) اسم صوت و ترکیب عطفی است و چون دو جزء آن جداگانه معنی دارند نمیتواند اتباع باشد.

**زریف و زریق**، بمعنی عیال و اطفال این زمین گوید:

در بهشت است هر که در وطن است نعمتی هست زیف و زریقی هست  
این ترکیب شاید مصحف زاق و زریق، و اتباع باشد بهرحال، «زیف» در فرهنگهای معتبر بمعنی که مناسب این مقام باشد دیده نشد، رجوع شود به زاق و زریق.

**سبب و قیب**، رجوع شوده سبب و قیب.

**شارومار**، غالب فرهنگها این ترکیب را بی‌واو آورده و به مار بزرگ و عظیم معنی کرده‌اند و به بیت زیر از خاقانی استناد جسته‌اند:

شور مورند حسودانش اگر چه که لاف شار مارند و نفر با نفر آمیخته‌اند

در دیوان خاقانی چاپ عبدالرسولی و نیز در فرهنگ رشیدی خود ترکیب و شعر مورد استشهاد بی‌واو نقل شده است (جزاینکه رشیدی در ذیل مار همین شاهد را بیان کرده و او را نیز ضبط نموده است) لیکن چنانکه در نهج‌الادب مذکور است، و در مطالب بعدی قول مؤلف کتاب مذکور نقل خواهد شد، شارومار بواو صحیح است و شار لقب پادشاهان غر جستان، و مار لقب حکام و فرمانروایان آنجا بوده است. (رجوع شوده فرهنگ رشیدی ذیل «مار» و منظور شاعر اینست که حسودان ممدوح وی حقیر و خوارند اگر چه خودشان لاف پادشاهی و فرمانروایی میزنند، و هرگز کسی در مقام لاف زدن خود را به مار بزرگ تشبیه نمیکند، و نیز ضبط دیوان خاقانی مصحح دکتر سجادی (ص ۱۲۰) که در آنجا شارومار باواو آمده مؤید این مقال است. ۲.

صاحب نهج‌الادب (ص ۷۴۶) گوید:

«بمعنی شار مار را بی‌واو عطف بمعنی مار بزرگ و شور مور را نیز بی‌واو مذکور بمعنی مورچه تنها آورده و استناد ببیت خاقانی کرده‌اند، ولی چنانکه در سراج‌اللفه آمده شورومور بواو عطف بمعنی شوم و ضعیف است چه شور بمعنی نحس آمده چنانکه در ترکیب شور چشم این معنی ملاحظه میشود و موروم معروف است که نهایت ضعیف است و این ترکیب را در محل حقارت و زبونی گویند، و ظاهر

آنست که شارومار مقابل شورومور است و اینرا در مقام عظمت و بزرگی آورند و شار در اینجا بمعنی شاه و لقب بعضی سلاطین (لقب پادشاهان غرجستان) است و مار بمعنی معروف است چون از هر دو رعب در دل مردم پیدا شود، بدان معنی استعمال شده است (رشیدی در فرهنگ خود آرد: «مار» حکام و امرای غرجستان است چنانکه پادشاه غرجستان را شار گویند) و مقابل آن شورومور بمعنی مذکور است، خلاصه آنکه شارومار و شورومور با او عطف از الفاظ مزدوج اند و معنی ترکیبی ندارند و در آوردن معنی ترکیبی تکلف است. در این مورد رجوع شود به تعلیقات دیوان خاقانی مصحح دکتر سجادی ص ۱۰۱۸) و ترکیب «شورومور» که پس از این خواهد آمد.

**شغر بفر**، صاحب برهان قاطع گوید: شغر بفتح اول و دوم و وزن شکر، بکر کلمه ایست از توابع بمعنی پراکنده و پربشان، انتهی، ولی این ترکیب عربی است نه فارسی و صاحب برهان بعربی بودنش اشاره نکرده است (نهج الادب ص ۷۴۷) در فرهنگ نظام بلفظ «شغر بفر» آمده است، صاحب منتهی الادب گوید: تفرقوا شغر بفر، و بکسر اولهما، یعنی پراکندیدند بهر روی، و اینها دو اسمند که یکی شده و همین بفتح گردیده اند. این ترکیب در السامی فی الاسامی میدانی (ص ۷۹) نیز ذکر شده است و ما آنرا در ضمن امثله اتباع عربی نیز نقل کردیم.

**شکست و هکست**، اتباع است. (لغت فرس چاپ دبیرسیاقی ص ۶۵) در برهان قاطع بمعنی شکسته و پریپیچ و خم ضبط شده است. رودکی (بتقل لغت فرس) گوید:

آی از آن چون چراغ پیشانی      آی از آن زلفک شکست و مکست

**شنگ و مشنگ**، در لغت فرس بمعنی شنگل و منگل (دزدوراهزن) آمده و این شاهد از «خطیری» نقل شده است:

چه زنی طمنه که با هیزان هیزان همه      که تویی هیز و تویی مسخره و شنگ و مشنگ  
و نیز قریع الدهر گوید:

شعر بیرنگه و لیکن شعرا رنگ برنگ      همه چون دیودوان و همه چون شنگ و مشنگ  
از دو جزء این ترکیب هر یک بتنهایی بهمان معنی از دوراهزن آمده و بکار رفته اند و شاید دو مترادفند و قول به اتباع بودن آن دشوار مینماید بخصوص تابع مهمل، که او عطف در آن بندرت میآید.

**شنگل و منگل**، بمعنی دزدوراهزن (آندراج ذیل شنگ) اتباع بودن این ترکیب نیز بدرستی معلوم نیست و شاید مانند ترکیب قبلی دو مترادف باشند. رجوع شود به شنگه و مشنگه.

**شورومور**، بمعنی شوم و ضعیف، چه شور بمعنی شوم و نحس و نامبارک، و «مور» بمعنی حقیر و ضعیف است و هر گاه بخواهند کسی را یا چیزی را بزبونی و ناتوانی و حقارت و انانیتد گویند: «شورومور است»، و بمعنی شور و غوغا و آشوب نیز آمده، و بحدف و او عطف که «شور مور» باشد مورچه های خرد و کوچک را گویند. (برهان قاطع). در فرهنگها غالباً به اتباع بودن آن تصریح شده است لیکن چون هر یک از دو جزء آن بتنهایی معنی دارند و این امر مخالف با اتباع بودنست ظاهر آن کتب عطفی است مگر اینکه بگوییم معنی که در حال افراد دارند جز معنای ترکیبی آنهاست بعبارت دیگر «شور» و همچنین «مور» در صورتی بمعنی حقیر ضعیف اند که با یکدیگر

ترکیب یابند . صاحب نهج الادب بنقل از «جمال انجو» آرد:

«شورومور» از توابع است و دو معنی دارد: چیزی نحس و شوم، و چون خواهند کسی را بحقارت و زبونی نسبت دهند شور و مور گویند. خاقانی فرماید:

شورومورند حسودانش اگر چه که لاف      شارومارند و نفر بانفر آمیخته اند  
وسنائی گوید:

ز بهرود طامات و ژاژ مزخرف      همه سال با خلق در شور و مورند.  
وقول بعضی که شورومور را بی وادعطف بمعنی مورچه تنها آورده اند درست نیست زیرا شور و مور با وادعطف بمعنی شوم و ضعیف است چه شور بمعنی نحس آمده چنانکه در ترکیب شور چشم این معنی ملاحظه میشود و مور هم معروف است که نهایت ضعیف است، و این ترکیب را در محل حقارت و زبونی گویند، و رجوع شود به ترکیب «شارومار» در مطالب قبلی.

**شیب و تیب**، صاحب برهان قاطع گوید: این لغت از اتباع، و بمعنی سرگشته و مدهوش و شتابزده است، انتهی سبب و تیب بسین مهمله، و تیب و شیب نیز آمده است. صاحب نهج الادب (ص ۷۴۴) گوید: «این لغت باشین معجمه اصح از سین مهمله است دقیقی گوید:

نموده مرا با تو هیچ آزریب      مرا بی سبب کرده ای شیب و تیب  
در لغت نامه دهخدا ذیل آشیب و شیب این بیت رود کی آمده است:  
شیب تو با فراز و فراز تو با نشیب      فرزند آدمی بتواند بشیب و تیب  
اسدی در لغت فرس آرد: شیب و تیب، سرگشته و مدهوش، قریب یکدیگرند، انتهی. بنا بر این باتوجه باینکه هر دو جزء آن معنی دارند ظاهراً نمیتوان آنرا اتباع دانست.

**طاق و طرنب**، بمعنی طمطراق و کز و فرو خود نمایی و فرو شکوه، این ترکیب را بصورت های طاق و طرم، طاق و طارم، طاق و ترنب و طاق و ترم نقل کرده اند و در لغت نامه دهخدا، اتباع بشمار آمده است، جزء اول بتنبهایی بمعنی فرو شکوه بکار نرفته ولی جزء دوم در آن معنی استعمال شده است با اینهمه نمیتوان آنرا صریحاً اتباع دانست و شاید ترکیب عطفی باشد چنانکه صاحب برهان آنرا از لغات مترادفه شمرده است. در تذکرة الاولیاء (ج ۱ ص ۲۷۷) چنین آمده: «نقل است که يك شب هرون الرشید فضل برمکی را . . . گفت که امشب مرا بپرمردی بر، که مرا بمن نماید که دلم از طاق و طارم تنگ آمده است». مولانا جلال الدین گوید:

ما بیوش عارض و طاق و طرنب      سر کجا که خود همی ننهیم سنب  
و نیز گوید:

غلغل طاق و طرنب و گیرو دار      که نمی بینم مرا معذور دار  
همچنین گوید:

از بی طاق و طرم خوادم کشید      بر امید عز درین خواری خوشید

**غار و غور**، بمعنی هرج و مرج و آشوب و فتنه. (برهان قاطع). در میان مردم بمعنی هیاهو و سرو صدا نیز متداول است. (لغت نامه دهخدا) - صاحب برها این ترکیب را اتباع دانسته است و در مورد معنی نخستین صحیح مینماید زیرا با اینکه «غار» در عربی بمعنی مردم بسیار و لشکر آمده ولی جزء دوم (غور) قطعاً تابع است و بتنبهایی در این معنی بکار نرفته است اما در مورد معنی دوم آنرا اسم صوت باید دانست.

**غرولند** ، بضم غین ولام ، ترکیب عطفی است نه اتباع و هریک از دو جزء آن بثنهائی معنی دارند و جدا گانه استعمال می شوند . در کرشاسب نامه اسدی (بنقل لغت نامه ذیل «لند» آمده:

چه خیل پیاده چه خیل سوار  
ز بد خواه چندان بیفکند خوار  
که مرمر که را گشت چنگال کند  
شد از دست او پیش یزدان به بلند.

**فلان و بهمان** ، در ترکیب «بهمان و فلان» گفتیم که «فلان» شخص یا چیزی غیر معلوم است و بگفته آندراج فلان و بهمان محاوره خراسان است چنانکه در کاشان «فلان و بهمدان» گویند ، باقر کاشی (بنقل آندراج ذیل فلان و بهمدان) گفته :

هیچ کارم بهم نیامد راست  
که فلان است و بهمدانم نیست

**کت و همت** ، بضم کاف و میم ، بمعنی بعینه ، چنانکه گویند : «فلانی کت و مت بفلانه کس میماند» یعنی بعینه با او می ماند (برهان) . در فرهنگ رشیدی و آندراج شاهد زیر از حکیم فرزوق آمده :

روی زشت آن بد اختر نحس و شوم  
راست گویم کت و مت ماند بیوم

صاحب برهان آنرا از توابع می داند و باید آنرا تابع مهمل دانست چه «مت» مستفلا معنی ندارد و وجود او نیز مخالف اتباع نیست مانند شکست و مکست ، رخت و بیخت .

**کج و کوله** ، بمعنی کژومر. (حاشیه برهان قاطع مصحح آقای دکتر معین) .

**کژومر** ، از اتباع است بمعنی کج ، در تداول: کج و کوله گویند. (حاشیه برهان قاطع). در نهج الادب آمده : «کژمر، کژ معروف است و «مز» تابع مهمل آنست چون دندان کژمر، حکیم سنائی گوید :

از لبم باد خزان برخیزد از تأثیر عشق  
چون از آن دندان کژمر خوش بخندد نو بهار»  
شاعر گوید :

بزلف کژمر لیکن بقدر قامت راست  
بتن درست ولیکن بپشمکان بیمار

**کژمر زبان** ، طفلی را گویند که تازه بسخن آمده زبانش درست و فصیح و روان نشده باشد انجمن آرا و برهان قاطع) . و بمعنی کسی که زبانش راست نگردد ، نیز آمده است. (سراج اللغة بنقل نهج الادب ص ۸۴۷) - نظامی گوید :

طفل چهل روزه کژمر زبان  
پیر چهل ساله برش درس خوان

رجوع شود به نهج الادب ص ۷۴۷

**کژمژی** ، ترکیبی از کژمر + می (یاء مصدری) بمعنی کجی و ناهمواری . سنائی گوید :

لیک چندان زیب دارد کژمژی دندان او  
کان نیابی در هزاران کوب گردون گذار

**کش و فکش** ، صاحب بهار عجم آرد : کش و فکش بمعنی شأن و بجل و کز و فراست ، گویند :

فلانی کش و فکش دارد ، و هر دو اتباع اند ، رفیع واعظ گفته :

ما مرید جبه و دستار و کش و فکش نه ایم  
نیست واعظ جز بی آل و آل پاکش پیر ما

رجوع شود به نهج الادب ص ۷۴۷ ،

مؤلف بهار عجم در جای دیگر در اتباع بودن «هشت و هشت» که نظیر «کش و فکش» است تردید میکند و میگوید میان تابع و متبوع او نمی آید! رجوع شود به قواعد اتباع که پیش از این گفتیم و نیز رجوع شود به نهج الادب ۷۴۶ .

**کوچ و بلوچ** ، نام طایفه‌ای از صحرائنشینان که در کوه‌های اطراف کرمان توطن دارند... (برهان قاطع)۔ نام دو طایفه مجاور هم ساکن مکران است۔ حاشیه برهان مصحح دکتر معین. (مؤلفان برهان و آندراج آنرا از توابع دانسته‌اند لیکن بیگمان ترکیب عطفی است . فردوسی در شاهنامه چاپ بروخیم ج ۳ ص ۵۵۸ گوید :

گزین کرد از آن نامداران سوار  
هم از پهلوی ، پارس ، کوچ و بلوچ

**لك و پك**، بفتح لام و پ بمعنی بضاعت مزجاة و داروندار، و بمعنی اسباب و ضروریات خانه از فرش و گستردنی و پوشیدنی و جز آن ، که فی الجمله کهنه و مندرس شده باشد (لغت‌نامه) پك و لك نیز همین معنی آمده است . (لغت نامه ذیل پك و لك) امیر خسرو دهلوی گوید :

آورد لك و پك ز برای من مسکین  
شاعر دیگر سراید :

چولوت و پوت شود تا رو مار مرد فقیر  
چه میکند خر و بز یا چه میکند لك و پك  
(رجوع شود به فرهنگ سروری و لغت نامه دهخدا) .

نظام قاری در دیوان البسه (ص ۱۴۴) گوید : ... که من مداحی و تمسیت لك و پك چند میکنم و صاحب لکی نشدم ، انتهى . لك و پك بمعنی تکاپوی و آمد و شد با تعجیل نیز نقل شده (برهان قاطع)۔ اسدی در لغت فرس آرد : **ذلك و پك** ، **تک و پوی** بود و فریفتن مردم و آرایش خود از هر نوع بر عنای . عسجدی می گوید :

عسجدی نام او تو نیز مبر  
و رود کی سراید :

ای لك از ناز خواهی و نعمت  
کرد در گاه او کنی لك و پك

**لك و پك** ، بضم لام و پ ، هر چیز کنده و ناتراشیده است. (برهان). پوربهای جامی سراید :  
ای شور بخت مدبر معلول شوم پی  
دی ترش روی ناخوش مکرره لك و پك

**لك و پیس**، از اتباع است، و آن غیر پیس یعنی غیر برص است (لغت‌نامه)

**لوت و پوت** ، بمعنی اقسام خوردنیها و طعامها و مأكولات و مشروبات ( برهان قاطع ).  
مولانا گوید :

عشق باشد لوت و پوت جانها  
جووع ازین رویت قوت جانها  
شیرخواره کی شناسد ذوق لوت  
مر پری را بوی باشد لوت و پوت

در بیشتر فرهنگها «لوت و پوت» جزو توابع بشمار آمده است و صحیح بنظر میرسد ، لوت بمعنی طعام است و پوت چون تابعی برای آن ، و کلمه دیگری هست و آن **قلیه** یوننی است که از جگر کوسفند سازند و از اینرو در فرهنگها گمان برده‌اند که یکی از معانی پوت جگر است . والله اعلم (لغت نامه) .

**ماج و موج** ، بمعنی بوس و لوس یعنی بوسیدن و لیسیدن چنانکه گریه کند بچه خود را .  
در اراك نیز همین ترکیب را بکار میبرند (برهان قاطع و حاشیه آن) .

**ماژ و موژ** ، بروزن ساز و سوز بمعنی فریادیست که موش موقع دیدن گربه یا وقتیکه ماری فسر گرفتن او را داشته باشد میکند (برهان قاطع). اسم صوت است (حاشیه برهان). بهر حال جزء

توابع بشمار میآید و جزء دوم مهمل و بی‌معنی است .

**هر دوپرد** ، مرد مقابل زن ، وپرد تابع مهمل است . (فرهنگک نظام ذیل تابع مهمل)

**هرغ و پرغ** ، اتباع است . (فرهنگک نظام ولغت نامه ذیل تابع مهمل) .

**هرج و هرج** ، صاحب برهان قاطع آرد : این لغت از توابع است در محلی گویند که جمعی نا موافق و بی‌اتفاق برخلاف هم کاری کنند و هر که را آنچه از دست آید کند . انتهى ، ظاهراً باید اتباع باشد زیرا هرج بفتح اول و سکون دوم در لغت بمعنی فتنه و آشوب نیامده تا تابع هرج باشد و بفتح میم و راء بمعنی مذکور در فرهنگها ذکر شده است که اینهم نمیتواند تابع هرج بسکون راه باشد . صاحب اقرب الموارد گوید : «هرج بفتح میم و راء بمعنی اضطراب و اختلاط وقتنه است و چون با هرج همراه آید رای آن بجهت مزاجت ساکن شود ، عرب گویند : بینهم هرج و مرج یعنی میان ایشان آشوب و فتنه و اضطراب است و بنا بر این قول ترکیب عطفی می‌شود نه اتباع . مسیح کاشی گوید :

من و خیال لبش هرج و مرج دهرنگر  
که گاه ملک مکس میشود شکر زاری  
فیاض گوید :

از هجوم هرج و مرج آزادگان وارفته‌اند  
وز وفور ظلم و جور آینه‌ها دارد غبار  
**هشت و هشت** ، بمعنی جنگ کردن بامشت و لگدوسیلی و امثال آن (بهارعجم و برهان قاطع)  
صاحب بهارعجم اتباع بودن آنرا نمی‌پذیرد و وجود او را میان تابع و متبوع مانع اتباع میدانند  
ولی مؤلف نهج‌الادب (ص ۷۴۷) بر آنست که میان تابع و متبوع در فارسی او می‌آورند و بی‌او  
آمدن آن بر سبیل شدن است مانند کژمژ ، و این در زبان عربی است که او نیارند مانند خراب  
بیاب .  
پایان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتخواب! علوم انسانی

در نیم شب آمد ، آن مه عالم تاب

افروخته و تافته از باده ناب

رفتمیم به بستر من و اومست و خراب

بگذشت شبی بمن خوش ؛ اما در خواب !